

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۱۸، اشعیا ۳۶-۳۷

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۱۸، اشعیا فصل‌های ۳۶ و ۳۷ است.

بسیار خوب، بیایید با هم دعا کنیم. پدر، چقدر از حضور تو در کنارمان شادیم. در نهایت، این همه چیز است. اگر تو با ما نباشی، ما وجود نداریم. تو زندگی هستی. تو امید هستی. تو حقیقت هستی. تو همه چیز هستی. همه چیز. و ما شهادت می‌دهیم که ما وجود داریم زیرا تو به ما فکر می‌کنی.

تو نویسنده‌ای و ما شخصیت‌های داستان. تو داستان را روایت می‌کنی و ما بخشی از داستان هستیم و ما از تو به خاطر این سپاسگزاریم. تو را شکر می‌کنیم که از طریق مسیح، حیات داریم، حیات فراوان، اکنون و تا ابد.

ما را ببخش وقتی که از میراث خود بهره نمی‌بریم، وقتی که زندگی‌هایمان را ناچیز، حقیر و پوچ می‌گذرانیم، گویی که تو وجود نداری. پروردگارا، کمکمان کن. کمکمان کن تا به یاد آوریم تو که هستی و منابع تو چیستند. و تا جایی که می‌توانیم از آنچه در اختیارمان قرار می‌دهی، نهایت استفاده را ببریم.

متشکرم. بار دیگر از کلام تو سپاسگزاریم و بار دیگر، ای روح القدس، از تو التماس می‌کنیم که بیای و کلامت را در قلب‌های ما به کار بندی. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.

ما بیش از نیمی از کتاب را نوشته‌ایم. تبریک می‌گویم.

ما در فصل‌های اول تا ششم فراخوان به خدمتگزاری را دیده‌ایم. به نظر می‌رسد کودک به طور غیرمعمولی متزلزل است. در فصل‌های اول تا پنجم با این مشکل مواجه بودیم.

این ملت فراخوانده شده است تا وسیله‌ای پاک و خالص باشد که از طریق آن خدا می‌تواند به ملت‌ها دسترسی پیدا کند، اما در واقع آنها سرکش و شکسته هستند و شیفته‌ی هر چیز والا و متعالی روی زمین. و بنابراین، من پیشنهاد کردم که اشعیا ندای خود را به عنوان راه حلی برای این مشکل ارائه می‌دهد. اگر ملت لب‌های ناپاک همان تجربه‌ی مرد لب‌های ناپاک را داشته باشند، آنگاه آنها پیامی برای اعلام به ملت‌ها خواهند داشت، همانطور که او پیامی برای اعلام به آنها داشت.

سپس پیشنهاد دادم که هفت تا سی و نه، توکل است. توکل به خدا. توکل، اساس بندگی است.

دعوت به بندگی. به اساس بندگی اعتماد کنید. در هفت تا دوازده سالگی هیچ اعتمادی ندیدیم و پیامدهای آن را نیز ندیدیم.

سپس در سیزده تا سی و پنج سالگی، درس‌هایی در مورد اعتماد دیدیم. به ملت‌ها اعتماد نکنید. به قدرت و جلال انسان اعتماد نکنید، بلکه به خدا اعتماد کنید.

خب، امشب آماده‌ایم که دوباره به آن طرف تصویر نگاه کنیم. سی و شش تا سی و نه. و عنوانی که من به آن چهار فصل می‌دهم «اعتماد، بله اما» است.

بسیار خب. از شما می‌خواهم که به آن طرف تصویر نگاه کنید. به سی و شش، دو و هفت، سه نگاه کنید

آنجا چه کشف کردید؟ دقیقاً همان مکان است. جایی که اشعیا احتمالاً در سال هفتصد و سی و پنج میلادی، آحاز پادشاه را به توکل به خدا به چالش کشید. حالا سی و پنج سال بعد، در سال هفتصد و یک پیش از میلاد، افسر آشوری درست در همان نقطه ایستاده است.

حالا این باید به چیزی به ما بگه. این باید به ما بگه که در واقع این دو بخش به پاکت هستن. آحاز، می‌تونی به خدا اعتماد کنی.

اوه، من نمی‌خواهم او را امتحان کنم. اوه نه، نه، نه. همانطور که آن موقع گفتم، تقوا اغلب بهانه‌ی خوبی برای بی‌ایمانی است.

نه، من خدا را در جایی که مجبور باشد خودش را ثابت کند قرار نمی‌دهم. من خودم خدا را در جایی که مجبور باشد خودش را ثابت کند قرار نمی‌دهم. اصل مطلب این است.

و بنابراین اشعیا مجبور شد به آحاز بگوید که به هر چیزی که به جای خدا به آن اعتماد داری، و البته، او به آشور اعتماد کرده بود، هر چیزی که به جای خدا به آن اعتماد کنی، روزی علیه تو خواهد شد و این آشوری که اکنون به آن اعتماد داری، روزی این سرزمین را تا دماغش غرق خواهد کرد. و اینجاست که ما در فصل سی و ششم هستیم. آشور آمده است.

آنها از ساحل پایین آمده‌اند و در فلسطین، جنوب غربی یهودا، به پایین رسیده‌اند. فکر می‌کنم در نقشه کشیدن دارم ضعیف می‌شوم. یهودا، یادت باشد، اینجا روی این خط الراس مرکزی قرار دارد که از آن طرف و آن طرف امتداد دارد.

و جاده ساحلی در امتداد جلیل، از میان دره جزریل، از میان این خط الراس در گذرگاه مجدو و سپس در امتداد ساحل پایین می‌رفت. شهرهای فلسطینیان در اینجا واقع شده‌اند. پنج تا از آنها

و از بسیاری جهات، آنها آخرین مانع در برابر هدف نهایی آشور، یعنی مصر، هستند. اما بدیهی است که آشوری‌ها نمی‌توانند یهودا را اینجا در پشت سر خود رها کنند. در غیر این صورت، یهودیان می‌توانستند به آنها حمله کرده و خطوط تدارکاتی را قطع کنند.

نمی‌توان چنین چیزی را داشت. بنابراین، در حالی که آشوریان در حال پاکسازی فلسطینیان هستند، آنها همچنین در حال پاکسازی یهودا نیز هستند. و کتاب مقدس به ما می‌گوید که آنها چهل و شش قلعه در یهودا را تصرف کرده بودند.

فقط دو تا باقی مانده. یکی همینجا در جاده‌ی منتهی به اورشلیم است و آن شهر لاکیش یا لاکیش است. و آشوری‌ها درست همان موقع لاکیش را محاصره کرده‌اند.

اگر به اسرائیل رفته باشید، می‌دانید که این شهر بزرگی بود. در واقع احتمالاً کمی بزرگتر از اورشلیم بود. استحکامات خوبی داشت و بدیهی است که اگر او می‌خواهد اورشلیم را تصرف کند، باید اینجا را تصرف کند.

بنابراین چهل و هشت قلعه در یهودا وجود دارد. او چهل و شش تا را تصرف کرده است. او در شُرُف تصرف چهل و هفت تا دیگر است.

او دوست داشت کمی پول پس انداز کند. محاصره‌ها وحشتناک گران بودند. نگه داشتن ارتش در تمام طول سال.

معمولاً این ارتش‌ها در طول بهار و تابستان و اوایل پاییز حمله می‌کردند و سپس فقط پادگان‌هایی را پشت سر می‌گذاشتند. اما با محاصره نمی‌توانستید این کار را انجام دهید. باید آن ارتش را در تمام طول سال آنجا می‌گذاشتید.

و سربازها معمولاً غذا می‌خوردند. پس بیایید کمی پول پس انداز کنیم. فرماندهان میدانی را بفرستیم.

بیایید فرمانده میدان را بفرستیم. نفر سوم. رب شاکا.

بیایید او را به آنجا بفرستیم و کاری کنیم که این احمق‌های بیچاره را متقاعد به تسلیم کند. کلی پول و وقت برای ما صرفه‌جویی می‌شود و می‌توانیم به چیزی که واقعاً دنبالش هستیم برسیم.

یهودا، آنها چیزی ندارند که ما واقعاً بخواهیم. ما فقط باید آنها را ببریم تا مطمئن شویم که در حین حرکت به سمت هدف نهایی‌مان، کسی پشت سرمان نیست. خب، چند بار کلمه اعتماد در سخنان ریشاکا آمده است؟ آیا آنها را شمردید؟ نه.

بله. بعضی‌ها ضمنی هستند. شش مورد وجود دارد که به طور صریح کلمات مربوط به اعتماد را به کار می‌برند.

برخی از ترجمه‌های شما ممکن است به انواع دیگری از چیزها متکی باشند. و اگر همه مفاهیم را دریافت کنید، نه مورد از آنها را در آنجا دریافت کرده‌اید. بنابراین، آیا سوالی در مورد اینکه مشکل اینجا چیست دارید؟ مشکل در مورد اعتماد است.

خب، اولین چیزی که او می‌گوید این است که شما احمقانه به چه کسی اعتماد می‌کنید؟ خب. مصر. و قدرت خودتان در نتیجه‌ی آن دفاع.

و او درباره مصر چه می‌گوید؟ بله. بله. باز هم البته مصر در دره نیل.

کلی نیزار اونجاست. نیزارهای بزرگ. نیزارهای بزرگ و ضخیم.

اما نی عصای خیلی خوبی برای پیاده‌روی نیست. چون نی ترک می‌خورد. بنابراین، شما به این چیز تکیه می‌دهید و ترک می‌خورد و زیر بغل شما را سوراخ می‌کند.

این مصر است. بنابراین، اگر به مصر اعتماد دارید. اگر به استراتژی خودتان اعتماد دارید.

آیه پنجم. آیا فکر می‌کنید صرفاً کلمات، استراتژی و قدرتی برای جنگ هستند؟ نه. این به شما کمکی نخواهد کرد.

آیا به مصر اعتماد داری؟ آن نی شکسته که دست هر کسی را که به آن تکیه دهد، سوراخ می‌کند؟ اعتماد بعدی که او مسخره می‌کند چیست؟ اعتماد به خدا. حالا چرا می‌گویند که این اعتماد آنها را ناامید خواهد کرد؟ او فکر می‌کند خدا را می‌شناسد.

حزقیا چه کاری انجام داد که فکر می‌کند مشکل‌ساز است؟ او تمام کلیساهای محلی یهوه را ویران کرد. که دقیقاً همان کاری بود که قرار بود انجام دهد.

،حالا که یادتان هست، مشکل این است که خدایان در مکان‌های بلند پرستش می‌شدند. قله تپه‌ها. بنابراین او می‌گوید روی هر تپه بلند و زیر هر درخت سبزی.

آنجا جایی بود که خدایان پرستش می‌شدند. و بنابراین کاملاً واضح است که آنچه مردم وسوسه می‌شدند انجام دهند این بود که خدا را بردارند و به جای آن خدا را جایگزین کنند. حالا یادتان هست، کسی می‌تواند فکر کند مشکل این چیست؟ اگر خدا را در هر قله تپه‌ای می‌پرستید، مشکل چیست؟ منظورم این است که مشکل خداست.

مشکل بالقوه اونجا چیه؟ رقابت. دقیقاً. از نظر من خوبه.

باشه. خانواده‌ی جان یهوه ویلمور رو می‌پرستن. اما من یهوه نیکلاسویل رو می‌پرستم.

اتفاقی که می‌افتد این است که شما شروع به تقسیم خدا بر اساس مکان می‌کنید. بنابراین، اگرچه با جایگزین کردن خدا به جای خدایان، از شر خدایان خلاص شده‌اید، اما هنوز مشکل دارید. و از سلیمان به بعد و احتمالاً قبل از سلیمان هم همینطور بوده است، اما با این وجود، تلاش‌هایی برای انجام آنچه تثنیه گفته شده، صورت گرفته است.

و تثنیه می‌گوید که شما خدا را در یک مکان پرستش می‌کنید. به نظر می‌رسد تا زمان الی و ایخابود و نابودی تنها مکانی که آنها در آن پرستش می‌کردند، شیلوه بود. شیلوه حدود ۱۵ مایل در شمال اورشلیم در قلمرو افرایم است.

آنجا جایی بود که حنا رفت. آنجا جایی بود که سموئیل خدمت کرد. اما به نظر می‌رسد که آن خیمه موزاییکی توسط فلسطینیان سوزانده شده است.

یادتان هست که فلسطینی‌ها دارند می‌آیند و همه از ترس جانشان آنجا را ترک کرده‌اند، بنابراین تصمیم می‌گیرند که پای خرگوشی مورد علاقه‌شان، یعنی صندوق عهد، را بردارند و از آن در میدان نبرد استفاده کنند. این مطمئناً فلسطینی‌ها را خواهد ترساند. خب، ترساند.

آنها را مثل جورجیا ترساند، کنتاکی جورجیا را ترساند. آنقدر آنها را ترساند که واقعاً بازی کنند. و این همان چیزی بود که اتفاق افتاد.

فلسطینیان آنها را شکست دادند و صندوق عهد را به غنیمت گرفتند. این روش خدا برای نشان دادن این بود که من پای خرگوش نیستم. و سموئیل به آن اشاره نمی‌کند اما ارمیا به آن اشاره می‌کند.

ارمیا می‌گوید من می‌توانم این معبد را در اورشلیم بسوزانم، همانطور که خیمه‌ی مقدس را در شیلوه سوزاندم. و به نظر می‌رسد که حدود ۷۵ سال هرج و مرج وجود دارد که در آن مردم در همه جا خیمه می‌سازند. می‌دانید که این فرصت آنهاست.

خیمه موزاییکی از بین رفته است. بیایید یک صندوقدار کوچک درست کنیم. بیایید خیمه محلی خودمان را داشته باشیم.

بنابراین، از آن به بعد به نظر می‌رسد که این تجارت با مکان‌های بلند به نوعی گسترش یافته و در نهایت، در «نهایت حزقیای می‌گوید»: می‌دانید چیست؟ کتاب مقدس می‌گوید که قرار نیست این کار را انجام دهید بنابراین حزقیای از شر تمام این مکان‌های بلند یهوه خلاص شده است. این مکان‌های بلند جایی بودند که نوعی از یهوه پرستش می‌شد.

خب، ریشاکی در این مورد چه می‌گوید؟ یهوه از این موضوع ناراضی است. منظورم این است که حزقیای تمام کلیساهای محلی را نابود کرد. آیا به یهوه اعتماد خواهی کرد؟ یهوه از دستت عصبانی است.

حالا دوباره من از کارهای پیش‌زمینه‌ای که وزارت امور خارجه آشور اینجا انجام داده بسیار تحت تأثیر قرار گرفته‌ام. او کاملاً آماده است، اما دین کتاب مقدس را نمی‌فهمد. اگر کسی این کار را در آشور انجام داده بود و تمام این مکان‌های محلی برای پرستش خدایان را نابود کرده بود، بدیهی است که خدایان خشمگین می‌شدند.

پس، یهوه هم حتماً خیلی عصبانی است. او نمی‌فهمد. بسیار خوب، بیایید ادامه دهیم.

خب، او در آیات ۸ و ۹ چه پیشنهادی می‌دهد؟ او پیشنهاد می‌دهد که به او اسب بدهد. حالا به یاد داشته باشید، اسب در این مرحله هنوز سلاح مخفی است. اوضاع در این مرحله فقط در حال تغییر است.

قبلاً اسب و ارابه بود که یک راننده داشتی و اگر آشوری بودی، یک ارابه سه نفره، یک کماندار برای توپخانه دوربرد و یک نیزه‌دار برای مسافت کوتاه. اما اوضاع داشت به سمت سواره‌نظام تغییر می‌کرد. آنها یاد می‌گرفتند که چگونه اسب‌ها را برانند و با آنها بجنگند و این به آنها قدرت تحرک بسیار بیشتری می‌داد.

خب، او می‌گوید، خب، اگر مشکلی داری، مثلاً اسب کافی نداری، به تو اسب می‌دهم. این مثل گلف‌بازی است که می‌گوید، من به تو ۲۵ ضربه می‌زنم و همچنان تو را شکست می‌دهم. این چیزی است که او می‌گوید.

اگر به قدرت نظامی اعتماد داری، دو هزار اسب به تو می‌دهم و همچنان تو را شلاق می‌زنیم. پس نمی‌توانی به استراتژی خودت اعتماد کنی، نمی‌توانی به مصر اعتماد کنی، نمی‌توانی به یهوه اعتماد کنی، نمی‌توانی به قدرت نظامی خودت اعتماد کنی، و در نهایت بین او در آیه ۱۰ چه می‌گوید.

یهوه، یهوه ما را فرستاده. دوباره، این حس را دارم که کسی تکلیفش را انجام داده است. می‌دانی، هی، می‌دانی پیامبران‌شان چه می‌گویند؟ پیامبران‌شان می‌گویند خدا آنها را فرستاده است.

این دیوانگی است، اما اگر آنها این را باور کنند، یهوه ما را فرستاده است. بنابراین، سفیران می‌گویند: «چرا با ما به زبان آرامی صحبت نمی‌کنید؟» در حال حاضر، زبان آرامی اصطلاحی بود که به عنوان زبان میانجی، زبان تجارت، استفاده می‌شد. در سراسر امپراتوری آشور، زبان آرامی که زبان سوریه، دمشق بود، رایج بود.

و احتمالاً دلیل اهمیت آن این است که به نوعی به یک استاندارد تبدیل شده بود، چون تقریباً در قلب امپراتوری قرار داشت. اینجا بابل را دارید، اینجا دمشق را دارید، آنجا مصر را دارید و خب، ببینید، فقط با زبان دیپلماتیک با ما صحبت کنید و او چه می‌گوید؟ به هیچ وجه. من درس‌های عبری گرفتم و قرار است با این افرادی که اینجا روی دیوار هستند صحبت کنم که به ما گوش خواهند داد.

و البته، زبان خیلی زنده‌ای است، اینطور نیست؟ این مردمی که محکوم به خوردن مدفوع خودشان و نوشیدن ادرار خودشان هستند، باید بدانند چه بلایی سرشان می‌آید. این یک محاصره است. فکر نمی‌کنم ما هیچ راهی برای درک وحشت محاصره داشته باشیم.

شهرهای محصور می‌توانستند به راحتی ۲۵ یا ۳۰ هزار نفر را در خود جای دهند و ۵۰، ۶۰، ۷۰ هزار نفر دیگر هم در چادرهای بیرون از شهر زندگی می‌کردند، و دشمن از راه رسید. آن ۵۰ یا ۶۰ یا ۷۰ هزار نفر کجا رفتند؟ داخل آن دیوارها. بنابراین در مدت زمان بسیار کوتاهی، زندگی در داخل دیوارها غیرقابل تحمل شد.

و اگر محاصره دو یا دو سال و نیم طول می‌کشید، نمی‌توانید تصور کنید که چه شرایطی داشت. بنابراین، او می‌گوید، این افراد باید بدانند. من با آنها به زبان عبری صحبت خواهم کرد.

باز هم، این آشوری‌ها، خیلی دقیق هستند. چیزی شبیه آلمانی‌ها. پس توجه کنید که او هرگز حزقیا را چه چیزی نمی‌نامد.

او هرگز او را حزقیا پادشاه نمی‌نامد. به آیه ۱۳ نگاه کنید. سخنان پادشاه بزرگ، پادشاه آشور را بشنوید. پادشاه چنین می‌گوید: مگذارید حزقیا شما را فریب دهد.

نه، پادشاه حزقیا. آن حزقیای عوضی، نگذارید شما را فریب دهد. ما اینجا در مورد پادشاه صحبت می‌کنیم، دوستان.

این جنگ روانی است. بنابراین، در آیه ۱۵، به چه چیزی نباید اعتماد کنند؟ به خداوند. آنها نباید به سخنان حزقیا اعتماد کنند، خداوند ما را نجات خواهد داد.

چون او این کار را نخواهد کرد. به آن گوش ندهید. طبق آیات ۱۶ و ۱۷ به چه کسی باید اعتماد کنید؟ ما آشوریان.

منظورم این است که، هی، ما شما را به جایی بهتر از اینجا خواهیم برد. شما هر کدام تاک و درخت انجیر خودتان را خواهید داشت. آب را از مخزن خودتان خواهید نوشید.

و من تو را به سرزمینی بسیار زیباتر از این سرزمین صخره‌ای خواهم برد. به من اعتماد کن. آیا حاضری از این مرد یک ماشین دست دوم بخری؟ حالا به اصل مطلب می‌رسیم.

آیه ۱۸. چرا خداوند قادر به رهایی آنها نخواهد بود؟ هیچ خدای دیگری قادر به رهایی آنها نیست و یهوه. تنها یکی دیگر از خدایان است. نکته اصلی اینجاست.

نه، یهوه آنها را نفرستاده است. نه، یهوه ناراحت نیست چون آنها تمام کلیساهای محلی را نابود کردند. یهوه درمانده است.

خلاصه کلام همین است. حالا می‌خواهم بدانید چه کسی آن خدایان دیگر را نابود کرد. منظورش چیست؟ آیه ۱۹.

آیا آنها سامره را نجات داده‌اند؟ چه؟ سامره. چه؟ سامره. چه؟ سامره.

از دست من .کی مال منه؟ پادشاه آشور .این دوئلی بین خدایان آشوری و خدای بنی اسرائیل نیست

این دوئلی بین امپراتور آشور و خدای شماس است .خدایان آشور هرگز وارد این بحث نمی شوند .این مربوط به پادشاه بزرگ است

و پادشاه بزرگ هر خدای دیگری را نابود کرده است و می خواهد خدای شما را نیز نابود کند .حالا دوباره، او کمی دلیل برای گفتن این حرف داشت .منظورم این است که سامره، آنها خدایانی داشتند، مگر نه؟ گاوهای طلایی

آن خدایان چه فایده ای برای سامره داشتند؟ هیچ .باز هم، او هنوز نفهمیده است .خدای اورشلیم یک گاو نر طلایی نیست

خدای اورشلیم خالق جهان است .اما یک انسان می تواند در مقابل او بایستد و او را به زیر بکشد .کدام یک از خدایان این سرزمین ها سرزمین های خود را از دست من نجات داده اند که یهوه باید اورشلیم را از دست من نجات دهد؟ نکته اصلی اینجاست

تمام این مدت ما در مورد خودستایی انسان صحبت کرده ایم .این موضوع به فصل ۲ و حتی فصل ۱ در مقابل تجلیل یهوه برمی گردد .بنابراین دوباره می گویم، این یک استدلال منطقی نیست

او فقط دارد با این چیزها آنها را گول می زند .به استراتژی خودت اعتماد نکن .به مصر اعتماد نکن

به یهوه اعتماد نکن .چرا؟ چون یهوه من را فرستاده .چرا؟ چون یهوه از دستت ناراحته

اگر فکر می کنی قوی هستی، به تو اسب می دهیم .و در نهایت، یهوه نمی تواند به تو کمک کند .و ما آدم های خیلی خوبی هستیم

فقط به ما اعتماد کنید .این یک بحث منطقی نیست که درست پیش برود .او فقط دارد آنها را گول می زند

حالا من اینجا سوال را مطرح می کنم، ۳۶، ۱۱، ۲۲، شماره ۲ .و گفتم به آیه ۱۰ نگاه کنید .آنجاست که می گوید یهوه ما را فرستاده .حالا اینجا می گوید یهوه درمانده است

این به ما می گوید که آنها واقعاً چه فکری می کردند .پس چرا او آیه ۱۰ را در این مورد آورده است؟ چرا او گفته است، خب یهوه از شما ناراحت است؟ و این چه چیزی در مورد تاکتیک های دشمن وقتی که ما را وسوسه می کند به ما می گوید؟ به نظر من امیدی وجود دارد که شما به آنها غذا بدهید تا او بتواند به آنها حمله فیزیکی کند، زیرا همه آنها شماس هستند .و این کاری است که او اینجا انجام می دهد

انگار هر چه بیشتر بتواند با گفتن اینکه خدا خوب است، آنها را از ایمان به خدا بازدارد، اما واقعاً قرار است چه کار کند؟ او همه آنها را گیج کرده و سعی دارد از نظر روانی آنها را شکست دهد .خب، در این مورد، او دانش خود از یهوه و آنچه آنها به آن اعتقاد دارند را نشان می دهد و آن را علیه آنها به کار می گیرد .و تا جایی که حتی از آن استفاده می کند، و من از شما می پرسم، آیا دشمن دیگری در تاریخ می شناسیم که واقعاً از نام یهوه علیه یهودا استفاده کند؟ خیر

او در واقع از این اسم به زبان خودشان استفاده می کند و این باید خیلی ویرانگر باشد .بله .بله

بله. و دقیقاً همین است.

دشمن سعی می‌کند ما را از تعادل خارج کند. او ما را گیج می‌کند. او از چیزهایی استفاده می‌کند که اگر واقعاً به آنها فکر نکرده باشید، خیلی خوب به نظر می‌رسند.

و این دقیقاً همان کاری است که او با عیسی کرد. با حوا هم جواب داد. بله، با حوا هم جواب داد.

اما، می‌دانید، او در مورد عیسی از کتاب مقدس استفاده می‌کند. او، شما می‌خواهید از کتاب مقدس استفاده کنید؟ من می‌توانم از کتاب مقدس استفاده کنم. بنابراین آن موقع بود که به او اجازه دادیم تا با ما بحث کند.

او همیشه سعی خواهد کرد ما را از تعادل خارج کند و ما را به پایین بکشد. و این یعنی، به همین دلیل است که برای ما بسیار ضروری است که همیشه در آغوش عیسی باشیم. از زیر حمایت او بیرون بیایید.

و این حزقیا در مقابل پادشاه بزرگ است. بله. و او همچنین از حزقیا استفاده می‌کند.

آره. آره. پس اون موقع است که... سعی می‌کنم اختلاف ایجاد کنم.

بله. بله. بله. بله.

شما به این نگاه می‌کنید، یا من نگاه می‌کنم، می‌توانید تصور کنید چه تدارکاتی برای این کار صرف شده است؟ دقیقاً. دقیقاً. آنها حتماً انواع و اقسام مشاوران را در زمینه‌های مختلف داشته‌اند.

بله، قربان. بله، قربان. و اینکه برای این یارو یه فیلمنامه بنویسم.

آره. آره. و او عبری هم یاد گرفته بود.

منظورم این است که اینجا آشور است. چه اهمیتی دارد که این گروه کوچک و نحیف به چه زبانی صحبت می‌کنند؟ اگر به ما کمک می‌کند تا منظورمان را برسانیم، کار را انجام می‌دهیم. بله.

اغلب اینطور است که طرف مقابل در انجام تکالیفش خیلی بهتر از ماست. ما به نوعی به خداوند وابسته‌ایم، بنابراین تکالیفمان را انجام نمی‌دهیم. در طرف دیگر، آنها این کار را می‌کنند.

بله، بله. شما این را در مطالعات کتاب مقدس زیاد می‌بینید. اینکه آن دسته از افرادی که به چیزی اعتقاد ندارند، تحقیقات خود را انجام داده‌اند.

اما بله، دقیقاً. دقیقاً. وزارت امور خارجه آشوریان حتماً چیز دیگری بوده است.

از نظر اینکه، اگر آنها این کار را برای همه انجام می‌دادند، و من فکر می‌کنم که انجام می‌دادند. بله. او. پیامبران را می‌شناخت و به آنها گفت که به عیسی اعتماد نکنند.

دقیقاً. پس او به آنچه انبیاء گفته بودند، پایبند بود. بله.

بله. و او آنقدر می دانست که بداند برخی از پیامبران گفته بودند که خداوند این ملت های دشمن را خواهد آورد.

نمی فهمد، اما می داند. درسش را یاد گرفته. حتی اگر درس را نفهمد.

باشه. پس سفارت تعطیل شد. و از شما می خوام که به فصل ۲۲ نگاهی بیندازید.

در فصل ۲۲، شونا سرپرست خانه بود. و اشعیا گفته بود، چون او آنجاست و روی مقبره اش کار می کند، به جای اینکه به وضعیت سقوط کرده ملت نگاه کند، خدا او را پایین می آورد و الیاقیم را به جایش می نشاند. خب، این اتفاق اینجا افتاده است، اینطور نیست؟ آیه ۲۲.

سپس الیاقیم، پسر حلقیا، سرپرست خانه بود. همانطور که به شما گفتم، فکر می کنم منظور از او نخست وزیر است. این شخص، ساقی نیست.

حزقیا پیشخدمتش را نفرستاد تا با این یارو صحبت کند. این نخست وزیر است. جالب اینجاست که شونا هنوز هم در تصویر است، اینطور نیست؟ او الان منشی است.

او تنزل رتبه پیدا کرده. باشه. خب، فصل ۳۷.

حزقیا چه می کند؟ او خود را فروتن می کند. اول از همه، او لباس هایش را پاره کرد.

او خود را با پلاس پوشاند. بعد چه کار می کند؟ او به خانه خداوند می رود. و بعد چه کار می کند؟ او پیامی برای پیامبر فرستاد.

آره. آره. خودش را فروتن کرد.

به حضور خدا رفتم. با مرد خدا مشورت کردم. وقتی در دردمر هستی، سخت است که از آن نسخه فراتر بروید.

او توبه را می شناخت. می دانست کجا برود. می دانست با چه کسی صحبت کند.

حزقیا، آیه ۳، چنین می گوید. این روز، روز پریشانی، سرزنش و رسوایی است. کودکان به مرحله ی زایمان رسیده اند و هیچ نیرویی برای به دنیا آوردن آنها وجود ندارد. بارها به شما گفته ام که اشعیا یک سمفونی است.

این نقوش ظاهر می شوند و ناپدید می شوند. و سپس دوباره به شکلی کمی متفاوت ظاهر می شوند. و این ایده رسیدن به نقطه تولد یکی از آن مضامین است.

ما قراره دو یا سه بار اینجا ببینیمش. فکر کنم صدای خودم رو به جایی تو پس زمینه می شنوم. به مرحله ی زایمان رسیدیم.

و ما توان انجامش را نداریم. البته این اتفاق در آن زمان به طرز غم انگیزی زیاد می افتاد. شاید زنی که 30 یا 40 ساعت زحمت کشیده باشد.

و او به سادگی می‌میرد، در حالی که قادر به به دنیا آوردن بچه نیست. ما درمانده‌ایم. به نقطه‌ای رسیده‌ایم که باید کاری انجام شود.

اینجا باید یک رهایی وجود داشته باشد. این کودک باید نجات پیدا کند و ما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. اینجا جای خیلی خوبی برای مراجعه است.

تا زمانی که فکر می‌کنی می‌توانی خودت را نجات دهی، نمی‌توانی. ممکن است که خداوند، خدای تو... حالا، فکر می‌کنم این کمی جالب باشد. نمی‌گویند خداوند، خدای من، خداوند، خدای تو.

او قرار است قبل از اینکه این فصل تمام شود، اینجا بهتر عمل کند. این موضوع برایم جالب است. ایسایا لطفاً با خدای خودت صحبت می‌کنی؟ و ببین می‌توانی کاری برای ما انجام دهی؟ بهتر است او خدای تو باشد، نه خدای دیگران.

کسی که اریابش، پادشاه آشور، فرستاده تا خدای زنده را مسخره کند. حال، این عبارت زیاد در کتاب مقدس نیامده است. اما وقتی آمده، جمله‌ای بسیار بسیار مهم است.

می‌بینی، خدایان بی‌جان هستند. چون با دست‌های بشر ساخته شده‌اند. هر آنچه که ما برای نجات خود ساخته‌ایم، ما را شکست خواهد داد.

چون ما نمی‌توانیم به آن حیات ببخشیم. فقط «من هستم» است که حیات می‌بخشد. هر حیات دیگری در کیهان مشتق شده از آن است.

برگرفته از حیات او. تنها حیاتی که می‌توانیم بدهیم، حیاتی است که از او دریافت کرده‌ایم. بنابراین، خدای زنده، خدایی است که می‌شنود.

آنها گوش دارند، اما چیزی نمی‌شنوند. خدایی که می‌بیند. آنها چشم دارند، اما چیزی نمی‌بینند.

خدایی که عمل می‌کند. آنها دست دارند، اما نمی‌توانند کاری انجام دهند. یکی از تناقض‌های بزرگ کتاب مقدس.

او گوش ندارد. او، اما چشم هم ندارد. او، اما می‌بیند.

او دست ندارد. او، اما عمل می‌کند. و بنابراین، حقیقت این کار را کرده است.

مشکل اینجا چیست؟ این بشر فکر می‌کند که می‌تواند با خدای زنده مقابله کند. به هیچ وجه. بنابراین اشعیا می‌گوید، نترسید.

و فکر می‌کنم اینجا کمی تمسخر متقابل وجود دارد. از سخنانی که شنیده‌ای نترس، سخنانی که جوانان پادشاه آشور با آنها مرا دشنام داده‌اند.

پسرها. فکر نمی‌کنم ریشاکی خوشش بیاید که او را پسر بنامند. من روحی در او قرار می‌دهم تا شایعه‌ای بشنود و به سرزمین خود بازگردد.

و او را در سرزمین خودش با شمشیر خواهیم کشت. به انتهای فصل ۳۷، آیه ۳۸ نگاه کنید.

آیه ۳۷، در واقع. سپس سنحاریب، پادشاه آشور، آنجا را ترک کرد و به خانه بازگشت و در نینوا ساکن شد و هنگامی که او در خانه نیسروک عبادت می‌کرد، خدای او، پسرانش ادرملک و شرایزر، او را با شمشیر کشتند.

پس از فرار آنها به سرزمین آرات، پسرش اسرحدون به جای او سلطنت کرد. این اتفاق ۱۹ سال بعد رخ داد. اما من عاشق این خط هستم، آسیاب‌های خدا به آرامی آسیاب می‌کنند، اما بسیار ریز آسیاب می‌کنند.

سال طول کشید، اما اتفاق افتاد. او قرار است به سرزمین خودش برگردد. او این کار را بلافاصله پس از ۱۹ شکست و مرگ ارتش انجام داد.

اما ۱۹ سال بعد، در سرزمین خودش، با شمشیر کشته شد. و در معبدش. در حالی که خدایش را پرستش می‌کرد.

آره. آره. آره.

بله. بسیار خوب، پس این چیزی است که اشعیا می‌گوید. پس، ریشاکی بازگشت.

او پیامش را داد. پاسخی دریافت نکرد. بنابراین، او به سمت جنوب غربی، به سمت لاکیش، جایی که ارتش آشور مستقر است، برمی‌گردد.

و متوجه می‌شود که، بالاخره، پادشاه مصر تصمیم گرفته که از آنجا فرار کند. خب، در واقع، او از آنجا بیرون آمد و برگشت. اما این احتمالاً به مردم امید داده است.

آه، باشه، بالاخره، بالاخره، تمام اون پولی که برای مصر فرستادیم تا باهاشون متحد بشیم، بالاخره نتیجه می‌ده. مصری‌ها بیان و همه چیز درست میشه. این ممکنه همون مهمونی‌ای باشه که تو فصل ۲۲ در موردش صحبت شد.

اما پادشاه آشور نامه‌ای برای حزقیا می‌فرستد. آیه ۱۰. نگذارید خدای شما که به او توکل دارید، با وعده اینکه اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد، شما را فریب دهد.

و او دوباره همین بحث را مطرح می‌کند. تو می‌دانی که من با تمام خدایان دیگر چه کرده‌ام. فکر می‌کنی خدای تو چه فرقی با بقیه دارد؟ پس، حزقیا، این بار، حتی بهتر عمل می‌کند.

او به خانه خداوند رفت و نامه را در برابر خداوند پهن کرد. و حزقیا در آن آیه سه بار به درگاه خداوند دعا کرد. یهوه.

سه بار در حدود ۲۰ کلمه. او، پروردگار لشکرهای آسمان. یادت باشد، وقتی میزبان‌ها را می‌بینی، این را به ذهنت بسپار.

ما داریم درباره لشکریان آسمانی صحبت می‌کنیم. ما داریم درباره خدایی صحبت می‌کنیم که قدرت مطلق جهانی دارد. تمام قدرت‌های کیهان.

ستارگان آسمان از آنِ او هستند. و او می‌تواند این قدرت را در هر موقعیتی متمرکز کند. ای خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، که بر فراز کرویپان جلوس فرموده‌ای.

بعضی‌ها گفته‌اند، خب، صندوق عهد در واقع نوعی تخت خدا بوده است. و در واقع فقط همین بوده. فقط یک تخت بوده است.

نمی‌گویند که او بر کرویپان جلوس کرد. می‌گویند که او بر فراز کرویپان جلوس کرد. تخت او نامرئی است. مگر اینکه اشعیا باشید.

و سپس یک بار آن را می‌بینی. بر فراز کرویپان، بر تخت نشسته‌ای. تو خدا هستی.

تو تنها کسی هستی که در میان تمام پادشاهی‌های زمین، آسمان و زمین را آفریدی. خلقت بسیار مهم است.

ما خدا را نساخته‌ایم. خدا ما را ساخته است. گوش فرا دهید و بشنوید.

چشمان خود را باز کنید و ببینید. و تمام سخنان سنحاریب را که برای تمسخر خدای زنده فرستاده است بشنوید. ای خداوند، به راستی، پادشاهان آشور تمام ملت‌ها را در سرزمین‌هایشان ویران کرده‌اند.

آنها خدایان خود را به آتش انداخته‌اند. چرا؟ خدایی وجود ندارد. بله، او درست می‌گوید.

اما او با خدایان نمی‌جنگید. با بت‌ها می‌جنگید. بت‌های بی‌جان.

اما کار دست بشر. من اخیراً آنقدر جاهای مختلف صحبت کرده‌ام که یادم نمی‌آید کی و کجا چه چیزی را به چه کسی گفته‌ام.

و من از تکرار مکررات حرف‌های قبلی‌ام وحشت دارم. اما تکرار، روح آموزش است. بله، بسیار خب.

خدا ما را به صورت خود آفرید. بت‌پرستی زمانی است که ما خدا را به صورت خود می‌سازیم. یعنی قدرت الهی را به کنترل خود تقلیل می‌دهیم.

اینکه خدا را برای اهدافمان قابل مدیریت کنیم. حالا، من عاشق آیه ۲۰ هستم. فرض کنید شما حزقیا بودید.

تو دعایت را کردی. گفتی، آره، درسته، خدا. اونا همه خدایان رو نابود کردن، اما اونا خدا نیستن.

تو خدایی. پس به نتیجه نمی‌رسی. قرار است چه نتیجه‌ای بگیری؟ چرا خدا باید تو را نجات دهد؟ خب، چون تو آدم‌های خیلی خوبی هستی.

چون تو خیلی وفادار بودی. چون لیاقتش رو داشتی. اون چی میگه؟ این به ما مربوط نیست، پروردگارا.

این درباره توه. و فکر می‌کنم در اون لحظه خدا گفت، هورا! یه نفر فهمیده. درباره ماست، پروردگارا.

حزقیا هر چه که باشد، حزقیا شکست خورد، و این بار، این بار او کار درست را انجام داد. اوه، پروردگارا، کار خود را در من انجام بده. نه به این خاطر که من سزاوار آن هستم.

نه به این خاطر که به نحوی آن را به دست آورده‌ام. بلکه برای اینکه دنیا بدانند. و می‌بینید، این به فصل دوم برمی‌گردد.

تمام ملت‌ها به اورشلیم خواهند آمد تا تورات او، دستورات او را بیاموزند. تا در راه خداوند گام بردارند. اگر، اگر، اورشلیم به چهره خدا تبدیل شود.

بسیار خوب، ادامه بده. اشعیا پسر آموص نزد حزقیا فرستاد و گفت: «خداوند، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: چون تو درباره سنحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا کردی، این کلامی است که خداوند درباره او گفته است.»

او تو را تحقیر می‌کند. تو را، ای دختر باکره صهیون، تحقیر می‌کند. او سر خود را پشت سر تو، ای دختر اورشلیم، می‌جنباند.

این تصویر است. این مرد هیولایی از راه می‌رسد که می‌خواهد به این دختر کوچک بی‌دفاع تجاوز کند. و او می‌گوید، این دختر کوچک بی‌دفاع، این دختر باکره، تو را مسخره می‌کند.

تو او را مسخره کردی، خدایا، او تو را مسخره می‌کند. وای. چه کسی را مسخره و دشنام دادی؟ علیه چه کسی صدایت را بلند کردی؟ و چشمانت را به سوی بالاها بالا بردی؟ به یاد داری که فصل دوم چه می‌گوید؟ چشمان بلند به پایین انداخته خواهد شد.

و اینجاست. علیه قدوس اسرائیل. همان که اشعیا دید.

کسی که دامن ردایش معبد را پر می‌کرد. تنها موجود واقعاً مقدس در جهان. کسی که واقعاً دیگری است.

چه کسی خود را وقف مردمی کرده که لیاقتش را ندارند. اما فقط به خاطر عشق خالص، این کار را کرده است. این همان کسی است که شما مسخره‌اش کرده‌اید.

هوشمندانه نیست. هوشمندانه نیست. حالا جذاب شده است.

آیات ۲۴ و ۲۵. به نظر می‌رسد که اشعیا تکلیف خود را انجام داده است. زیرا این زبان بسیار شبیه حیوانات آشوری است.

همه این امپراتورها. آنها گزارش دستاوردهای خود را بر دیوارهای معابد می‌چسبانند. و همین چیزها را می‌گفتند.

با ارابه‌های فراوانم، به ارتفاعات کوه‌ها رفته‌ام، به دوردست‌های لبنان، تا بلندترین سروهای آن را قطع کنم.

این برگزیده‌ترین سرو است. تا به دورترین ارتفاعاتش برسد. این پربارترین جنگل است.

چاه کندم و آب نوشیدم. نهرهای مصر را با کف پایم خشک کردم. حالا نمی‌دانم که آیا اشعیا اینجا کمی تحقیق کرده بود یا نه.

یا اینکه آیا این فقط روح القدس است یا نه. اما جالب است. اگر خاخام شکا از یهودا خبر داشته باشد.

اشعیا از آشور خبر دارد. حالا نوبت به آن می‌رسد. آیه ۲۶

آیا نشنیده‌ای که من از دیرباز آن را تعیین کرده‌ام؟ من از روزگاران قدیم نقشه‌ای کشیدم که اکنون به انجام می‌رسانم. اینکه تو شهرهای مستحکم را به انبوهی از ویرانه تبدیل کنی. آیه ۲۸

می‌دانم که نشسته‌ای. و مدام می‌روی و می‌آیی. و از من عصبانی هستی

چون از من خشمگین شده‌ای و از خودراضی بودنت به گوش من رسیده است، قلابی در بینی‌ات و لگامی در دهانت خواهم گذاشت.

و تو را از همان راهی که آمدی برمی‌گردانم. این تصویر تبعید است. آشوری‌ها به این می‌بالیدند که مردم را با قلاب ماهیگیری به تبعید می‌کشیدند.

و با افسار و لگام. تو هم قناریه مال خودت رو داشته باشی. خب، طبق این گفته، گناه سنحاریب چیه؟ تکبر، غرور، نخوت.

بله، بله. این هم یکی دیگر از مضامین کتاب اشعیا. چه کسی در جهان متعالی است؟ فقط یهوه.

هیچ یک از مخلوقات او. مخلوق را بالا ببرید و یهوه را پایین بیاورید. و در نهایت با جهانی بی‌معنی مواجه خواهید شد.

ما در درون خود هیچ معنایی نداریم. دقیقاً جایی که فلسفه اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم قرار دارد. زندگی بی‌معنی است.

تو معنای خودت را می‌سازی. و یک معنا به خوبی معنای دیگر است. چون خدایی وجود ندارد.

بنابراین، من در مورد نشانه‌ای که او آنجا می‌دهد صحبت می‌کنم. و وعده‌ای که در ۳۳ می‌دهد. او قرار نیست به این شهر بیاید یا به آنجا تیری پرتاب کند.

یا با سپر جلوی آن بیایید یا سنگری در برابرش برپا کنید. از راهی که آمده است، از همان راه نیز باز خواهد گشت. خداوند می‌گوید: او به این شهر نخواهد آمد.

زیرا من از این شهر دفاع خواهم کرد تا آن را نجات دهم. به خاطر خودم و به خاطر بندهام داوود. 37.26. برگردید و به فصل 14 نگاه کنید.

آیات ۲۴ تا ۲۷. و این دو را با هم مقایسه کنید. خدا در باب ۱۴ درباره آشور چه می‌گوید؟ من آن را برنامه‌ریزی کرده‌ام.

من آن را پیشنهاد داده‌ام. آیه ۲۶. این هدفی است که برای تمام جهان در نظر گرفته شده است.

هر بار که آشور ظاهر می‌شود و به دستاوردهای خود و کارهایی که انجام داده‌اند می‌بالد، خدا می‌گوید مگر نمی‌فهمی؟ این بخشی از نقشه قدیمی و ازلی من است.

شما بچه‌ها دارید به سادگی با برنامه‌ی من هماهنگ می‌شوید. قبلاً در مورد این موضوع صحبت کرده‌ام و دوباره هم صحبت خواهم کرد. امیدوارم این میکس فوق‌العاده را داشته باشید.

بین اراده آزاد انسان، نه، آشوری‌ها عروسک خیمه‌شب‌بازی نیستند. و خدا فقط نخ‌ها را می‌چرخاند

و آنها کاری را که قرار است انجام دهند، انجام می‌دهند. نه. آنها کاری را که انجام می‌دهند، با اراده آزاد خودشان انجام می‌دهند.

اما اراده آزاد آنها با آنچه خدا برنامه‌ریزی کرده است مطابقت دارد. حالا شما می‌گویید چگونه می‌توان این دو را در کنار هم نگه داشت؟ در مغز انسان این کار را نمی‌توانید انجام دهید. اما کتاب مقدس این کار را می‌کند.

و ما نمی‌توانیم هیچ‌کدام از این دو طرف را به خطر بیندازیم. نه، خدا در آسمان‌ها ننشسته و نمی‌گوید. خدای من، نمی‌دانم قرار است بعداً چه کار کنند.

اما او عروسک‌گردان هم نیست. چه کسی فقط ما را در حالی که نخ‌ها را می‌چرخاند، به رقص وامی‌دارد؟ چیزی بین این دو.

اهداف خدا محقق خواهند شد. اما من و شما انتخاب‌های شگفت‌انگیزی داریم. در اینکه چگونه قرار است بخشی از آن نقشه باشیم.

و اینکه چطور قراره خودمون رو باهاش وفق بدیم. خب. پس

خیلی جالبه که این ریتم طولانی و بعد صدای تاپ تاپ میاد. و فرشته خداوند بیرون رفت

و صد و هشتاد و پنج هزار نفر را در اردوی آشوریان کشت. و چون قوم صبح زود برخاستند، اینک همه آنها اجساد مردگان بودند.

سپس سناخریب، پادشاه آشور، آنجا را ترک کرد و به خانه بازگشت. من هم همینطور. حالا دو نکته جالب را برایتان می‌گویم و بعد می‌گذارم بروید.

ما سالنامه‌های سناخریب را داریم. مطابق سنت کلاسیک امپراتوران آشوری. او تمام دستاوردهای خود را گزارش می‌دهد.

او گزارش می‌دهد که چگونه حزقیا، این پادشاه یهودا، ائتلافی را با سایر ملل آنجا طراحی کرده بود.

موآب، ادوم، فلسطینیان و یهودا. و بنابراین، او می‌گوید که من برای مجازات آنها رفتم. من به فلسطینیان حمله کردم.

آنها را نابود کردم. من یهودا را از تمام قلعه‌هایش ویران کردم. من بزرگترین قلعه، لاکیش، را تصرف کردم.

و اما حزقیا. من او را مثل پرنده‌ای در قفس زندانی کردم. حالا در لشکرکشی باشکوه بعدی‌ام

تصمیم گرفتم به شرق بروم. چه اتفاقی افتاد؟ معمولاً کسی که ائتلاف را سازماندهی کرده، همان کسی است که شما دنبالش هستید.

و او به طرز وحشتناکی و تدریجی می‌میرد. فقط برای اینکه درس عبرتی برای دیگران باشد. چه کسی ممکن است چنین فکر احمقانه‌ای داشته باشد؟

در مورد حزقیا. من او را مثل پرنده‌ای در قفس زندانی کردم. شما اورشلیم را نابود نکردید، ها؟ من تعجب می‌کنم که چرا؟ ما می‌دانیم چرا.

اما البته، او این را به خدایش نخواهد گفت. نکته جالب دیگر این است که. همانطور که گفتم.

سناخریب نوزده سال دیگر بر تخت سلطنت ماند. او دیگر هرگز به غرب لشکرکشی نکرد. به یاد داشته باشید که هدف نهایی آنها چیست.

هدف نهایی آنها مصر است. او در تمام این مدت همین بوده است. خب، من هم این را نمی‌خواهم.

آگه یه شب کل یه لشکر رو از دست داده بودم، با این موجود یهویی درگیر شده بودم. منم اونجا نمی‌رفتم.

آیا می‌توان به خدا اعتماد کرد؟ اوه خدای من، بله. خدای من. و همینطور در این فصل‌ها.

به معنای واقعی کلمه. کل جریان کتاب به این نقطه می‌رسد. دارد به اوج خود می‌رسد.

به معنای واقعی. ۳۶. ۳۷.

از فصل ۳۷. آیا اوج هر چیزی است که ما به سمت آن تلاش کرده‌ایم؟ ۳۸.

آیا می‌توانی به یهوه اعتماد کنی؟ بله. تو. می‌توانی.

اما ما اینجا دو فصل دیگر داریم. و این چیزی است که می‌خواهیم هفته آینده در مورد آن صحبت کنیم. در این دو فصل بعدی چه اتفاقی می‌افتد؟ بیایید دعا کنیم.

پروردگار عیسی. متشکرم. تو ثابت کردی که ما می‌توانیم به تو اعتماد کنیم. نه با کشتن ۱۸۵۰۰۰ سرباز دشمن. بلکه با فدا کردن جان خودت. برای ما. متشکرم. متشکرم. و ما می‌خواهیم به تو بگوییم. ما به تو اعتماد داریم. ما را برای تمام آن زمان‌هایی که اینطور رفتار نمی‌کنیم، ببخش. وقتی که در اضطراب‌ها و ترس‌هایمان غرق هستیم. وقتی که احساس می‌کنیم باید به اندازه کافی سخت کار کنیم تا خودمان را نجات دهیم. ای پروردگار، به ما رحم کن. دوباره به ما یادآوری کن. تو قابل اعتماد هستی. و به ما کمک کن تا با آن اعتماد زندگی کنیم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.

این دکتر جان اسوالد در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره ۱۸ است. اشعیا فصل‌های ۳۶ و ۳۷.